

شکوه وطن در نگاه ایلیا ابوماضی و ملک الشعرا بهار

(بررسی و نقد تطبیقی وطنیات دو شاعر)

دکتر نزهت نوحی



تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۳/۱۷

چکیده

حب وطن نشان لطافت روح، رشد معرفت و انعکاس اصالت نژاد هر نویسنده و شاعر متعهدیست. در زبان عربی و فارسی «وطنیات» موضوعی است که در ادوار گوناگون تاریخ ادبیات در نظم و نثر جلوه‌گر بوده است. ناله و حنین بر ربیع و اطلال و دمن در شعر عرب و به تبع آن در شعر فارسی نمونه‌هایی از این پرداخت‌هاست. در شعر معاصر عربی و فارسی نیز «حب وطن» همچنان از شاخصه‌های مهم شعر سیاسی- اجتماعی است. در آن سو امیرالشعراى عرب «احمد شوقی»، «الیاس فرحات» و بویژه «ایلیا ابوماضی» و در این سو «عارف»، «میرزاده‌ی عشقی»، «ایرج میرزا» و بویژه «ملک الشعرا بهار» را می‌توان نام برد. مقاله حاضر با هدف بررسی و نقد تطبیقی وطنیات بهار و ابوماضی، ما را به دریافت‌های جالبی از همسانی‌های فکری، ساختاری و صوری دو ادبیات رهنمون می‌سازد و چون همیشه مهر تأییدی بر پیوند ناگسستنی زبان و ادبیات دو ملت می‌نهد.

واژگان کلیدی: وطنیات، شعر مهجر، جنبش مشروطه، ایلیا ابوماضی، ملک الشعرا بهار.

مقدمه

«وطنیات» (شعر وطنی) در ادبیات عرب از شاخه‌های یک مکتب عمده‌ی ادبی با عنوان «ادبیات مهجر» است.

مکتبی که با پدیده‌ی مهاجرت روز افزون ادبا و شعرای دیار عرب به اقصای عالم بویژه آمریکای شمالی و جنوبی شکل گرفت و بتدریج به اقتضای شرایط سیاسی- فرهنگی- اجتماعی و خیل عظیم اعراب مهاجر از یک سو و به اقتضای ادبیات غرب بویژه شعر رمانتیک از سوی دیگر، چه در ساختار و چه در محتوا مراحل تغییر و تکامل را طی کرد و امروزه با عنوان مستقل خود در ادبیات نوین عرب قابل نقد و بررسی است.

در ادبیات فارسی معاصر نیز بویژه در دوره‌ی مشروطیت که به لحاظ ساختار سیاسی- اجتماعی‌اش در شعر و نثر همسانی‌های با شعر و نثر عرب دارد، «شعر وطنی» از شاخه‌های پیوسته مهم شعرای آزادیخواه بوده است. مقاله حاضر با هدف بررسی شاخه‌ی مهمی از ادبیات حال حاضر عرب یعنی «ادبیات مهجر»، بویژه شعر وطنی که حاصل طبع و قریحه شاعرغربت‌نشین معاصر عرب است و نیز مفاهیم مشترک در شعر ابوماضی و بهار به عنوان دو شاخص مهم «شعر وطنی» در ادبیات معاصر فارسی و عرب انجام پذیرفته است.

روش تحقیق «کتابخانه‌یی» است و عمده‌ی پژوهش حاضر در بخش مربوط به ایلیا ابوماضی حاصل ترجمه و تألیف از منابع و مراجع عربی می‌باشد.

درآمدی بر اشعار وطنی از دوره‌ی جاهلیت تا عصر حاضر:

شعر «حنین» یعنی شعری که موضوع آن ناله برای دوری از وطن و اهل و احباب است، ریشه در ادبیات منظوم کهن عرب دارد. شعر جاهلی پیوسته یادآور خاطره‌ی دیار و منازلی است که شاعر در آنها زاده و بالیده است و اکنون ناچار از ترک آنها و ناله بر بقایای (اطلال) جلوه‌های زندگی گذشته خویش است، بانی این سنت امروءالقیس شاعر کبیر عرب^۱ صاحب قصیده معروف «قفانیک» است.

قفانیک من ذکرى حبيبٍ و منزلٍ بسقط اللوى بين الدخول فحومل

(الهوری، ۲۰۰۴: ۱۹)

- ای دوستان درنگ کنید تا به یاد عزیز سفر کرده و منزل [باقی مانده] در شنزارهای بین دخول و حومل بگرییم.

اگر گامی به جلو گذارده و عصر اسلامی را در نظر بگذرانیم، در می‌یابیم که در این دوره نیز سرآغاز هر قصیده، شور و اشتیاق به اهل و دیار است، چنانکه جریر^۲

سروده:

قل للديار سقى أطلالک المطرٍ قد هجت شوقا فماذا تنفع الذکر؟

(الشیخ، ۱۹۹۹: ۱۹۶)

- به دیارم بگو باران تپه‌هایت را سیراب گرداند و من از شوق به وجد آمدم اما

^۱ - برای امرؤ القیس، رک: تاریخ ادبیات عرب، عبدالحسین فرزند، ص ۹.

^۲ - جریر بن عطیه بن خطفی از بزرگترین شعرای عرب صدر اسلام (۲۸-۱۱۰ ه.ق)

یادآوری [آن سرزمین] چه نفعی برایم دارد؟

اگر ملازم کوچ شاعران دوره‌ی عباسی شویم، از ایشان نیز می‌شنویم که به وطن عشق می‌ورزند و از آنچه روزگار بر آن رسانده؛ می‌گیرند. صدای ناله ابوتمام^۱ را بشنویم که:

کم منزل فی الأرض یألفه الفتی وحنینه أبدأ لأوّل منزل

(الخبیب التبریزی، ۱۹۹۴: ۲۹۰)

- چه بسیار منزلی بر زمین که کسی بر آن دل می‌بندد، حال آنکه علاقه او همواره به منزل اول است.

وقتی به شعر معاصر عرب می‌رسیم، اولین کسی که در باب «حب وطن» جلب نظر می‌کند، امیر الشعراء احمد شوقی^۲ است که تمدن اصیل مصر، همت بلند عرب و مجد و افتخار شرق را با اشتیاق توأم با تأثر و اندوه به تصویر می‌کشد. از جمله در اندلس قصیده‌ی سینه‌ی مشهور خود را به اقتفای سینه‌ی بختری^۳ می‌سراید با بیتی که مثل سایر شد:

وطنی لو شغلت بالخلد عنه نازعتنی إلیه فی الخلد نفسی

(عباس و نجم، ۱۹۸۲: ۱۳)

^۱ - از شعرای سیاسی دوره خلفای راشدین که دیوانش را در ۱۹۳۵ محمد اسماعیل الصاوی در قاهره چاپ کرد.

^۲ - (۱۸۶۸-۱۹۲۲ م.) از پیشگامان ادبیات مدرن مصر.

^۳ - شاعر دوره‌ی بازگشت عصر عباسی با دیوان قطوری به نام «سلاسل الذهب».

- گرچه میل به جاودانگی مرا از یاد وطن به خود مشغول ساخت؛ اما روح من جاودانه به یاد وطن است.

و سرانجام به شاعران مهجر می‌رسیم که صادقانه و تأثیرگذار به وطن عشق می‌ورزند و آلام خود را در کلماتشان به زیبایی منعکس می‌کنند. عموم شعرای مهجر سرزمین خود را زیر فشار ظلم و بی‌عدالتی ترک گفته، از جلوه‌های شادی و سرور آن جدا افتاده‌اند. از این رو همواره جویای احوال وطن، ساکنان آن و آشنایان خویش‌اند. اشعار تمام شعرای مهجر ساکن در آمریکای شمالی و جنوبی در قالب «شعر وطنی یا شعر حنین» است. (عباس و نجم، ۱۹۸۲: ۱۵-۱۱) از جمله نعمه‌الحاج^۱ چنین سروده:

تذکرت هاتیک الربوع و أهلها و یا حبذا تلک الربوع الزواھیا
(عباس و نجم، ۱۹۸۲: ۱۵)

- ربع و آثار وطن و اهلش را به یاد آوردم؛ چه خوش است آن آثار زیبا و درخشان.

مکتب شعرای مهجر:

آنچه ادبیات مهجر را از انواع دیگر متمایز می‌سازد، آزادی از قیود قدیم، روش فنی، طبع شخصی شاعر و حبّ شدید به وطن و میل به تأمل و اندیشه است.

^۱ - شاعر مهجر لبنانی، از اعضای انجمن الرابطة القلمیة. (۱۸۹۶-۱۹۷۸ م.)

وقتی مکتب مهاجری ظهور کرد، همه را متحیر ساخت زیرا از قید تقلید آزاد بود و غبار جمود از قلم‌ها زدود و حاصل کار شاهکاری دلربا با مشخصه نوآوری و ابتکار بود. اما آنچه میان ادبای مهاجر بوضوح مشهود است «ویژگی خاص و متمایز هر یک برای رسیدن به هدف مشترک» (حب وطن) است.

دکتر جمیل جبر می‌گوید: «مهاجر آنقدر در غربت غوطه می‌خورد تا احساس سنگینی و سرگستگی می‌کند، عشق به دیروز، طفولیت، سرزمین و بهشت تباه شده‌اش در وجود او بیدار می‌شود تا جایی که مثلاً به چشم ایلیا ابوماضی، لبنان سرزمینی مثل دیگر سرزمین‌ها نیست بلکه قطعه‌یی از آسمان است و غربت سه‌گانه [در مصر و لبنان و آمریکا] شاعر را به بدبینی و یأس سوق می‌دهد و او را به گریختن سوی طفولیت و خاطرات آن می‌کشاند، اما هنگامی که خورشید طلوع می‌کند باز به حال و سراب موهومی که در آن زندگی می‌کند بر می‌گردد و اینجاست که لبنان جایگاه خاطرات زیبا و عروس خیال است، به تعبیری غاب [جنگل/ سمبل عظمت و افتخار] و بلکه بالاتر پناهگاه امن است.» (جبر، ۱۹۲۲: ۱۲)

حقیقت آن است که شاعر مهاجر هرگز نیازی به اشباع احساسات خود با صور خیال این چینی ندارد؛ چرا که این تصویر تجسم واقعیت زندگی اوست.

اما در مقابل از «رمز» برای بیان مقاصد خویش بسیار بهره می‌گیرد. ویژگی‌های اخیرالذکر در شعرای مهاجر شمالی خصوصاً ابوماضی بسیار دیده می‌شود.

مکتب شعر مهاجرت از مکاتب شعری پویا در عصر حاضر است که خصوصیات متمایز، روش و رئوس عقاید خاص خود را داراست و از قلم‌هایی که در پیدایش و ظهور آن نقش داشته‌اند می‌توان البارودی^۱، شوقی، حافظ ابراهیم^۲، الزهاوی^۳ و الرصافی^۴ را نام برد. ظهور این مکتب ناشی از مهاجرت عده‌ی کثیری از سرزمین‌های عربی- بویژه سوریه و لبنان- به کانادا و آمریکای شمالی و جنوبی در اواخر قرن ۱۹ م. و ۲۰ م. است. جالب است بدانیم که در اوایل قرن ۷ م. نیز شعر مهاجرتی از شعر اندلسی زاده شد که همانند شعر مهاجرت قرن ۲۰ خصایص، اصول و عناصر خود را داشت اما ماهیت دو هجرت اساساً متفاوت بود. هجرت به اندلس در سایه دولت قدرتمند عربی آن سرزمین بود، اما هجرت به سرزمین‌های جدید (غرب) در سایه‌ی زندگی مهاجرین غریب و وضعی بود که مالک هیچ چیز این سرزمین تازه نبودند. اما بهر حال ارزش شعر مهاجرت معاصر در غنا، شمول و نوآوری از شعر اندلس چیزی کم ندارد. (الخفاجی، ۱۹۲۲: ۴۷-۲۰).
 شعر رمانتیسم عرب و نقش مهاجرین:

دوره‌ی رمانتیسم در بهترین جلوه‌اش همان است که در فاصله‌ی جنگ جهانی اول و

^۱ - (۱۸۳۸-۱۹۰۴ م.) سیاستمدار برجسته و شاعر مصری که دوره‌ی نخست وزیر مصر بود و به نام «پروردگار شمشیر و قلم» نیز شناخته می‌شود.

^۲ - شاعر نوکلاسیک معاصر مصر، ملقب به «شاعر نیل» و «شاعر ملت» (۱۸۷۲-۱۹۳۲ م.)

^۳ - جمیل صدقی الزهاوی شاعر و فیلسوف معاصر عراقی (۱۸۶۳-۱۹۳۶ م.)

^۴ - معروف الرصافی شاعر عراقی معاصر الزهاوی (۱۸۷۵-۱۹۴۵ م.)

دوم دیده می‌شود. و از خصایص آن می‌توان رفع تعارض میان شکل و محتوی، غنایی سرایی، فرمانروایی عواطف شخصی شاعر را نام برد. احساساتی مشابه آن چه در شعر رمانتیک اروپایی دیده می‌شود: اندوه، شوق مبهم، تمایل به معصومیت دوران کودکی و آرزوهای دست نیافتنی، عواطف ماورایی، حیرت، و بسیار ناشناخته‌های دیگر خواه در درون شاعر و خواه در مظاهر طبیعت. این گرایش‌های عاطفی همه از شعر رمانتیک اروپایی به شعر عرب راه یافت و دلیل عمده‌ی آن موقعیت تازه‌ی سیاسی- فرهنگی و حتی جغرافیای زیستی مهاجرین بود. رمانتیک‌ها به ویژه مهاجر شمالی با تاکید بر تجربه‌های ذهنی، ضمن پرداختن به موقعیت انسان در برابر طبیعت و دشواری‌های بنیادی انسان و مشکلات هستی، موضوعات و تصویرهایی از کتاب مقدس را وارد شعر کرده و دامنه‌اش را با استفاده از اوزان کوتاه، تعدد قافیه و آزادی فرم گسترش بخشیدند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۸۷-۸۲)

از نمایندگان شاخص جنبش رمانتیسم دکتر ابوشادی^۱، میخائیل نعیمه^۲، نسیم عریضه^۳ و ابوماضی را می‌توان نام برد.^۴

عنصر رمانتیک بزرگ شعر مهاجری «حنین» است که ما از آن به «اشتیاق به وطن» تعبیر کردیم، عنصری لامحاله طبیعی در احوال تمام مغتربین همچون احمد شوقی،

^۱ - احمدزکی ابوشادی، زبانشناس، پزشک، ناشر و شاعر مصری (۱۸۹۱-۱۹۷۷م).

^۲ - اندیشمند، نویسنده و شاعر لبنانی (۱۸۸۹-۱۹۸۸م).

^۳ - شاعر مهاجر سوری از مؤسسين انجمن «الرابطة القلمية» (۱۸۸۷-۱۹۴۶م).

^۴ - برای آشنایی بیشتر با شاعران شاخص دو مهاجر شمالی و جنوبی رک: برهومی، ۱۹۹۳: ۴۳ به بعد..

شاعر قروی^۱، شاعر مدنی^۲ و بسیاری دیگر. (الخفاجی، ۱۹۸۶: ۳۴۰-۳۳۱؛ نیز رک:

یونس، ۱۹۸۱)

شوقی چه صادقانه سروده:

و عن دثرویت لا تسأل فأنی علی رغمی أطلت بما الغیابا

غریب الدار لا یرضی سواها و یهواها و إن کانت الخرابا

(بدوی، ۱۳۶۹: ۶۹)

- از «دیترویت» مپرس، من بر خلاف میلیم، دوری از وطن را طولانی کردم.

- غریب به جز خانه خود، به جای دیگری راضی نمی‌شود، عاشق آن است هر

چند خراب و ویرانه باشد.

زندگی و مرگ ابوماضی:

ایلیا ابوماضی به سال ۱۸۸۹ م. در لبنان بدنیا آمد. در یازده سالگی به مصر مهاجرت

کرد و هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که در روزنامه‌ها و مجلات معتبر مصری

دست به نگارش زد. در ۱۹۱۱ م. با موج مهاجرت به غرب، او نیز قصد مهاجرت به

ایالات متحده را کرد. در ۱۹۲۶ م. به نیویورک عزیمت کرد و به حلقه اعضای انجمن

«الرابطة القلمیة» به ریاست جبران^۳ پیوست.

^۱ - رشید سلیم الخوری معروف به «شاعر العروبة» (۱۸۸۷-۱۹۸۴ م.)

^۲ - قیصر سلیم الخوری برادر شاعر قروی (۱۸۹۱-۱۹۷۷ م.)

^۳ - جبران خلیل جبران نویسنده و شاعر معروف لبنانی- امریکایی (۱۸۸۳-۱۹۳۱ م.) خالق کتاب «پیامبر».

در ۱۹۲۹م. روزنامه‌ی «سمیر» را به طبع رساند که تا هنگام مرگش ادامه داشت. در ۱۹۱۱ م. بخش اول دیوان شعرش با عنوان «تذکار الماضی» در اسکندریه چاپ شده بود و بعد از ۵ سال هجرت به امریکا، بخش دوم آن را با عنوان «دیوان ایلینا ابوماضی» در ۱۹۱۶ م. منتشر ساخت که مجموعه‌یی از شعرهای وطنی او را نیز دربرداشت. در ۱۹۲۷م. دیوان «الجداول» و ۱۹۴۶ م. دیوان «الخمائل» را به چاپ رساند و سرانجام در ۱۹۵۸م. درگذشت. (برهومی، ۱۹۹۳: ۱۵ به بعد؛ الناعوری، ۱۹۷۷: ۱۳)

وطنیات ابوماضی:

نمی‌توان انکار کرد که فریبندگی و زرق و برق زندگی در غرب ابوماضی و امثال او را ترغیب به هجرت کرد، اما غربت و ترک زود هنگام وطن و اقامت طولانی در غربت عشق به وطن را هرگز در وجودش کمرنگ نساخت:

إنی أذکّره بذیّاک الحمی و جماله و إخالنی أنسیه

(دیوان ابی‌ماضی، ۷۹۳)

- من لبنان و زیبایی‌اش را با شور و شوق تمام در خاطر دارم؛ بیهوده می‌پندارند

که آن را از یاد برده‌ام.

از پربسامدترین موضوعات در وطنیات وی مبارزه با استعمار، آزادی خواهی،

اندیشه اتحاد عربی و یادکرد نیکو از بزرگان و مبارزان راه وطن را می‌توان نام برد.

همانندی‌های شعر معاصر فارسی و عربی:

تحول شعر فارسی و عربی در عصر حاضر تابعی از متغیر زبان و بویژه عنصر ترجمه است. تاثیرات مثبت ناشی از ترجمه‌ی اشعار قرن بیستم (شعر نو ادبیات غرب از نوع جورج الیوت و گارسیا لورکا) در رشد رو به کمال شعر این دو زبان چه در صورت و چه در معنا بسیار بارز است. آنچه در شعر صد ساله‌ی معاصر عرب اتفاق افتاده عیناً در شعر فارسی نیز رخ داده است با مختصر تفاوت که آن هم ناشی از تفاوت ساختارهای فرهنگی و نهادهای زیستی - اجتماعی دو قوم است. تاثیرپذیری پروین و بهار و ایرج با تفاوت‌هایی، همان تاثیرپذیری نسل خلیل الحاوی^۱، البیاتی^۲ و ادونیس^۳ است. به عبارتی چشم انداز عمومی شعر معاصر فارسی و عربی یکی است به اعتبار آنکه به قول دکتر شفیعی کدکنی آب در ظروف مرتبطه در یک سطح قرار می‌گیرد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۳) تحولات شعر عرب حاصل آشنایی اعراب با اندیشه‌ی غربی و ترجمه‌ی نمونه‌های شعر غرب است، بدین ترتیب اولین تغییر در حوزه‌ی اندیشه و عواطف بوده سپس به قلمرو تصویر و آنگاه به زمینه‌ی زبان و موسیقی شعر راه یافته است.

در نخستین برخوردها با تمدن و فرهنگ غرب، شاعران ایرانی و عرب می‌پنداشتند که تجدد تنها در حوزه‌ی اندیشه و معانی ممکن و حتی ضروری است زیرا به اعتقاد

^۱ - شاعر لبنانی (۱۹۱۹-۱۹۸۲ م.)

^۲ - عبدالوهاب البیانی شاعر نوگرای عراقی (۱۹۳۶-۱۹۹۹ م.)

^۳ - علی احمد سعید اسیر شاعر و منتقد برجسته سوری (۱۹۳۰ - م.)

ایشان حرمت سنت‌های شعری و سرمشق‌های کلاسیک چنان بود که کسی جرأت تردید در آن‌ها نداشت. چه در ایران و چه در کشورهای عرب می‌گفتند آنچه قدما آفریده‌اند به لحاظ اسلوب و فرم چنان کامل است که اجازه‌ی تصرف نمی‌دهد، اما موضوعات را می‌توان تغییر داد. شعرای کلاسیک پرداز اوایل عصر حاضر در ایران که هنوز از دامان قصیده دست نکشیده بودند و سنت‌گرایان محافظه‌کار در شعر عرب از این زمره‌اند.

شعر معاصر عرب به دلیل مشترکات و اوضاع مشابهی که ملت‌های عرب زبان با اوضاع اجتماعی- فرهنگی ایرانیان دارند، با شعر معاصر ما دارای مشابهاتی است که از چند بعد قابل مطالعه است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۸-۳۰) قبل از هر چیز می‌توان شعر معاصر عرب را از نظر تحولات ادبی این زبان به دو دوره تقسیم کرد: دوره‌ی اول: دوره‌ی بی که شاعران با حفظ سنت و نگاهداشت نظام فنی شعر قدیم، می‌کوشند اندیشه‌های تازه‌ی را متناسب نیازهای اجتماعی در شعر خویش منعکس سازند. این دوره با ادبیات آغاز مشروطیت در ایران تا شهریور ۱۳۲۰ مشابه است. شاعران عرب این دوره با چهره‌های شاخصی چون احمد شوقی، بارودی و ابوماضی قابل سنجش با شاعران دوره‌ی مشروطیت و پس از آن‌اند مانند: ادیب الممالک، ملک الشعراء بهار، پروین و رشید یاسمی.

دوره‌ی جدید: که با تحولات سریع اجتماعی، همراهی جنبش‌های ادبی معاصر، آشفته‌گی بازار نقد ادبی و از بین رفتن سنت‌ها قرین و نتیجه‌ی تماس مستقیم شاعران

عرب با ادبیات معاصر جهان است از حدود سال‌های ۱۳۲۰ ایران و جنگ دوم جهانی در کشورهای عربی آغاز شده و هنوز ادامه دارد.

از شاعران عرب نوپرداز این دوره: عبدالوهاب البیاتی، ادونیس، بدرشاکر السیاب^۱ و از نویسندگان ایرانی: ابتهاج، اخوان ثالث، فروغ و شاملو را می‌توان نام برد.

ابوماضی و بهار شاعران دوره‌ی اول:

در همان دوره‌ی که ما جنبش مشروطه و پیکار آزادی خواهی داریم، اعراب با تفاوت شرایط اجتماعی همین تلاش را با عنوان رهایی از قلمرو فرمانروایی عثمانی دارند، لذا این دو جنبش اجتماعی همانگونه که از نظر ریشه‌های مشترک و واحد قابل مقایسه‌اند، حاصل ادبی مشابهی نیز دارند یعنی ظهور شاعرانی که از راه و رسم مدیحه سرایی و ستایش‌گری به تنگ آمده، برای شعر قلمروی به سود انسانیت و مردم خواستارند، در ادبیات عرب: القروی، ابوماضی، جبران خلیل جبران و در ایران بهار، عارف، فرخی یزدی، پروین و رشید یاسمی را می‌توان نام برد که خصوصیت مشترک شعرشان وفاداری به قالب‌های شعر کلاسیک است.

در دیوان بهار و شاعران مشابه قصاید بسیاری به چشم می‌خورد که به استقبال اساتید قدیم سروده شده اما مضمون آن‌ها خارج از مدح و پند و زهد و اغلب دارای جنبه‌ی اجتماعی است. در میان شاعران عرب نیز قالب شعر بحتری و ابوتمام و متنبی

^۱ - شاعر عراقی (۱۹۲۶-۱۹۶۴م).

بسیار مورد اقتفای احمد شوقی، ابوماضی و دیگران است. اینان کوشیده‌اند با رعایت تمام دقایق اسلوب قدیم از معانی تازه سخن بگویند. این وفاداری به اسلوب کهن به دو علت است: نخست آن که پیوند خاص اجتماعی و روحی شاعران آن نسل با ادبیات کلاسیک بسیار محکم است. ادیب پیشاوری، ادیب الممالک و بهار در ایران پرورش یافتگان سنت شعر کهن ایران و آن سو شوقی، بارودی، حافظ ابراهیم، ابوماضی پرورش یافتگان سنت شعری ابوتمام، بحتری و متنبی‌اند و دیگر آنکه آشنایی آنها با ادبیات اروپایی بسیار اندک و اغلب از راه ترجمه است با الگوهایی از قبیل هوگو و آلفرد دو موسه که زبانی ملموس و مانوس برای شاعر ایرانی و عرب و قالب شعری ثابت و استواری مبتنی بر شعر سنتی قدیم اروپایی داشته‌اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۵-۳۹)

جز آنچه از مضامین مشابه همراه با شواهد شعر ابوماضی و بهار در ادامه خواهیم آورد، می‌توان مشابهات زیر را به صورت عام ذکر نمود:

در هر دو زبان، جدا از صور خیال شاعران که به علت اختلاف خصوصیات قومی، تربیتی، فرهنگی متفاوت می‌نماید، زمینه‌ی کلی مضامین شعرها یکسان است و در تمام آنها مسائل «قومی و ملی» مطرح است. همانگونه که جستجو برای آزادی در قصاید بهار احساس می‌شود، در شعر ابوماضی، شوقی و دیگران نیز آشکار است. مسائل تربیت و نو شدن متناسب با تمدن فرنگی، آزادی زنان، تلاش برای رسیدن به کاروان تمدن جدید از دیگر مضامین کلی شعر دو زبان را تشکیل می‌دهد.

«قانون اساسی» و «حکم دستوری» مانند فرمان مشروطیت تاثیر بسزایی در بیداری و هشیاری ملت داشت که شاعران هر دو زبان را به طرح مسائل تازه در شعر واداشت، از آن جمله:

(۱) دعوت به زندگی جدید بر اساس علم

(۲) حمله به مفسد ناشی از تمدن جدید: اغلب شاعران هر دو زبان تمدن فرنگی را محکوم می‌کنند گو اینکه در جهت دیگر مردم را به گرایش درست و سازنده به آن دعوت می‌کردند.

(۳) توجه به زندگی طبقه‌ی زحمتکش و فرودست جامعه، این مضمون در شعر شاعران دوره‌ی مشروطیت و نمونه‌های صریح و پر شور آن در دیوان فرخی یزدی و پروین اعتصامی بسیار است. (همان، ۵۰-۴۰)

کوتاه سخن آن که مضمون کلی شعر عرب و فارسی دوره‌ی اول معاصر، جامعه‌ی انسانی است با تمام مظاهری که بتازگی در آن قابل رؤیت است و شاعران بسیاری خطابشان را از فردیت به اجتماع گرایش داده‌اند و دیگر مخاطب شاعر معشوق خیالی یا امیر و وزیر نیست، بلکه انسان، قوم و ملت است با پیام‌رهایی راستین و آزادی پایدار. قابل ذکر است که علاوه بر جنبش موضوع در شعر دوره‌ی اول معاصر، شاعران پایبند به سنت کلاسیک در هر دو زبان، نوآوری‌هایی در سبک و تجدد فرم نیز داشته‌اند، شعر قدیم ما با قالب شعر قدیم عرب، جز برخی اختلافات، تقریباً یکسان است. مفهومی که قصیده در نزد ناقدان و شاعران ایرانی و عرب داشته، باعث

شده است که شعر در محدوده‌ی مضامین معینی بماند و موسیقی یکنواخت عروض بر آن حاکم باشد، اما با تحولات اجتماعی و روحی معاصر که جولانگاه آزادی برای اندیشه و خیال می‌طلبد، شاعران جدید به این نتیجه رسیدند که قوالب قدیم بویژه قصیده دیگر مجالی برای بیان تمام احساس و اندیشه‌ها نیست، از این رو کوشیدند با حفظ موسیقی شعر، قالب‌های تازه ابداع کنند. از جمله اولین صورت‌های جدید که بیشتر جنبه‌ی تغنن داشت و چندان از حدود قوالب قدیم دور نبود می‌توان شعر «شباهنگ» بهار و شعر معروف دهخدا «یادآر ز شمع مرده یادآر» و در شعر عرب بهترین و معروفترین نمونه «الطلاسم» ابوماضی را یاد کرد. (رک: همان، ۵۳)

مضامین مشترک در وطنیات ابوماضی و بهار:

۱- اتحاد: با پیروزی نهضت مشروطه، حفظ و صیانت این جنبش، اتحاد بین مردم و اتحاد اسلامی مورد توجه شاعران قرار می‌گیرد. بهار در ۱۲۷۸ ش. منظومه‌یی به نام «اتحاد اسلامی» می‌سراید و در آن مردم را به رفع اختلافات مذهبی و حفظ اتحاد دعوت می‌کند. اندیشه‌ی وحدت اسلامی که یک چند بعضی از صاحب‌نظران مسلمان را به خویشتن مشغول داشته بود، در خاطر بهار نیز روزگاری راه داشته است. (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۷۷)

ای کاش، ای کاش، گر اسلامیان
رسم دوئی را ببرند از میان
(دیوان، ۲، ۱۶)

بهار معتقد است که جامعه از قدرت اتحاد به ترقی می‌رسد:

چتر «ترقی» تان برازنده شد از نعمت اتحاد

(دیوان، ۱، ۱۷۲)

و آرزو دارد که ملت مسلمان چاره‌ی درد و راه رشد خود را در وحدت جستجو کنند:

چاره‌ی ما نیست به جز اتحاد این ره رشد است فنعم الرشاد

(دیوان، ۲، ۱۷۰)

جغرافیای سیاسی و ملیت‌ها ابوماضی نیز مقصور به لبنان نیست، بلکه تمام بلاد عرب از مصر تا سوریه و شام را شامل است. او راه نجات اعراب از بحران را اتحاد تحت لوای ملت واحد عرب می‌داند. قصیده «مصر و الاحتلال» و «تحیه الشام» شاهد این مدعایند.

الشرق تاج و مصر منه درته و الشرق جیش و مصر حامل العلم

(دیوان ابی ماضی، ۶۴۵)

- شرق تاج است، مصر مروارید آن؛ شرق لشکر است و مصر طلایه دار آن.

۲- موانع اتحاد: بهار اختلاف مذهب را مانع اصلی اتحاد مسلمانان می‌داند، اگر

ملل مسلمان بتوانند اختلاف مذهبی را کنار بگذارند، بدون تردید به عزت و اتحاد

می‌رسند:

اختلافات مذهب در اسلام روز ما را سیه کرده چو شب

عزت ما به دو چیز بسته است

اتحاد اول است و بعد مکتب

(دیوان، ۱، ۱۸۷)

ترجیح بند «اتحاد اسلام» در تحریض ملت ایران به رفع اختلافات مذهبی و تشویق مردم به اتحاد و اتفاق نیز از آن جمله است:

چند گویی چرا مانده ویران

هند و خوارزم و افغان و ایران

(دیوان، ۱، ۱۴۵)

در مکتب مهجری هم، آزادی دینی به عنوان عامل اتحاد همواره مورد تأکید بوده است. تسامح، دعوت به آزادی، پرهیز از مناقشات و تفرقه‌های دینی واهی مفاهیمی است که ابوماضی در شعر خود مکرر به آن اشاره کرده و معتقد است مادام که زبان و وطن واحد عربی همه را بی صبغه‌ی دین، به برادری می‌خواند، اختلاف در امور دینی جز بازدارندگی در راه اتحاد و پیروزی هیچ حاصلی ندارد. (برهومی، ۱۹۹۳: ۵۲)

۳- استقلال: بهار از سختکوش‌ترین مدافعان استقلال و تمامیت ارضی ایران بود

و با هر گونه سلطه‌ی خارجی سر پیکار داشت. او در اشعار خود روسیه و انگلیس را که در جهت بلعیدن ایران و تقسیم عادلانه‌ی آن میان خویش می‌کوشیدند، آماج حملات خود قرار داده:

ز استقلال و آزادی و قانون

به پیش دیده شادروان گرفتم

(دیوان، ۱، ۶۷۰)

و توجه به مردم و رعایت حال رعیت را از ملزومات استقلال می‌داند. استقلال اگر بر
ویرانه‌ی حال رعیت و ملت بنا شود از دیدگاه او مطرود است:

گیرم این آب و زمین گشت ز بیگانه تهی هم از استقلال افزود به جاه و به جلال
چو جماعت رود از دست چه سود آب و زمین؟ چون رعیت فتد از پای، چه سود استقلال؟
(دیوان، ۱، ۶۴۷)

استقلال طلبی بهار و شاعران عصر مشروطه از این نظر ارزشمند است که آنان
زمانی استقلال خواهی را مطرح کردند که «مشروعیت زور و غلبه در فریضه‌ی حقوق
بین‌الملل هنوز متزلزل نگشته بود، بلکه دولت‌های زورمند ابدأً اکراه و تأملی نداشتند
که به حربه‌ی تجاوز دست یازند و سرزمین‌های غیر را به تصرف درآورند.» (آدمیت،
۱۳۶۳: ۹۵)

استقلال خواهی ابوماضی را نیز به زیبایی در قصیده‌ی «بلادی» می‌توان سراغ
گرفت که در آن به ماجرای ۴ قرن ظلم عثمانی و دو مصیبتی که بر کشورش فرود
آوردند، اشاره می‌کند:

تلخی جهل، فقر و آوارگی و تلخی تسلط بیگانه بی‌آنکه فرزندان وطن حق دخالت در
اداره امور کشور را داشته باشند که حاصل اینهمه، ایستایی علم و رخت بر بستن امن
و آسایش بود.

رجال الترك ما نبغی انتقاضا لعمرکم و لا نبغی انتقاما

ولکننا نطالبکم بحقّ و نکره من یرید لنا اهتضاما

(دیوان ابی ماضی، ۲۶۱)

مردان ترک قسم به جانتان نه خواهان نابودی شمایم و نه انتقام گرفتن از شما؛- اما حق خود را می‌خواهیم و هر کس بخواهد حق ما را بلعیده و نابود کند، برایمان ناخوشایند است.

۴- بیگانه‌ستیزی: حضور بیگانگان و استعمارگران در هر جامعه‌ی استقلال و حاکمیت ملی آن کشور را تهدید می‌کند و استعمارزدایی برای تحقق حاکمیت ملی امری اجتناب‌ناپذیر است. بیگانه‌ستیزی یا استعمارزدایی چنانچه به معنای واقعی یعنی نابودسازی وابستگی، محو استعمار، رهایی همه جانبه در سیاست، اقتصاد و غیره صورت نگیرد، صرفاً سطحی و ظاهری خواهد بود. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

انقلاب مشروطیت زمانی بوقوع پیوست که حضور و دخالت بیگانگان در ایران به اوج رسیده بود. انگلیس و روس و آلمان و آمریکا با دخالت در امور ایران سعی می‌کردند به سیاست‌های استعماری و منفعت‌طلبانه خود جامه‌ی عمل بپوشانند. جهت‌گیری بیگانه‌ستیزی شاعران ما نیز بیشتر متوجه روس و انگلیس بود، چون سیاست‌های استعماری این دو چه در جنگ‌های ایران و روس و چه در امتیازات اقتصادی و تجاری دو استعمار کهنه‌کار محسوس‌تر بود.

بهار که در قصاید سیاسی خشم خود را نسبت به نفوذ و دخالت بیگانگان نشان

می دهد علاوه بر اشعار ضد استعماری، مقالات تندی علیه دخالت روسیه می نویسد.

(آدمیت، ۱۳۵۵، ج ۱: ۱۶۷)

وی معتقد است دادن هرگونه امتیاز به خارجی ها منافی مصالح ملی است لذا در

امتیاز نفت شمال به انگلیس، برمی آشوبد و می گوید:

به حیرتم که اجانب ز ما چه می خواهند ملوک عصر زمشتی گداچه می خواهند؟

(دیوان، ۲، ۴۵۲)

در قصیده‌یی با عنوان «پیام به وزیر خارجه انگلستان» معاهده‌ی ۱۹۰۷ روس و انگلیس

را تقبیح می کند و استعمارگران و دربار ناتوان را در خرابی ایران شریک می داند:

ایران خراب شد زدو همسایه قوی وز بی خیالی شه و دربار ناتوان

(دیوان، ۱، ۳۵۹)

بهار بدرستی دریافته بود که گرفتاری وطن از بیگانه است:

مشروطیت از ما نکند دفع معایب افتاده به زحمت وطن از کید اجانب

(دیوان، ۱، ۱۸۸)

در جنگ جهانی اول که قشون روس خاک ایران را اشغال کرده بودند، بهار به

روش سیاسی آن دولت چنین اعتراض کرد:

دلفریبان که به روسیه‌ی جان جا دارند مستبدانه چرا قصد دل ما دارند؟

(دیوان، ۲، ۴۰۷)

و در تحت الحمایه نبودن ایران سرود:

ملکی که ز جیحون و هیرمند
تا دجله برآید مساحتش
از کس بنخواهد حمایتی
وین گفته نگنجد به غیرتش
(دیوان، ۱، ۳۱)

ابوماضی نیز در قصاید خود به صراحت تلاش‌های بیگانگان برای توسعه و آبادانی ظاهری ممالک عرب را خدعه و بهانه‌ی نفوذ بهتر و ساده تر آنها می‌داند و حاصل این توسعه‌ی صوری را جز تحدید آزادی و دموکراسی، چپاول ثروت‌ها و سرمایه‌های ملت عربی و تسلط بیگانه بر سرزمین‌های عرب نمی‌بیند، چنانکه در قصیده‌ی فلسطین می‌گوید:

فلیست فلسطین ارضاً مشاعاً
فتعطی لمن شاء ان یسکنا
(دیوان الخمائیل، ۱۶۶)

- فلسطین سرزمین مشاع نیست که هر که خواست در آن ساکن شود، قسمتی به او بخشند.

۵- انتقاد اجتماعی: بهار و ابوماضی هر دو در شمار شاعران آگاه و بزرگان‌اندیشی بودند که به هیچ‌رو مصالح اجتماعی و منافع آحاد مردم را از نظر دور نداشته در برابر نابرابری‌ها، مفاسد، ناهنجاری و ناشایستگی‌های اجتماعی نیز موضع قاطع خود را با شعر نشان داده‌اند. دو جلوه‌ی بارز این موضع‌گیری انتقاد مکرر از «عوام الناس» و

ملال خاطر از «خواص» جامعه است با این باور که هر دو طبقه در کنار بی‌توجهی و بی‌درایتی دولتمردان و صاحب منصبان در بوجود آمدن شرایط ناخوشایند اجتماعی دخیل‌اند.

عجباً لقمی و العدو بباهم
کیف استطابوا اللهو و الألعابا؟
(دیوان ابی ماضی / قصیده تحیه الشام / ۱۶۵)

- از قوم خویش در شگفتم چگونه در حالی که دشمن بر دروازه‌شان ایستاده، به لهو و لعب مشغولند؟

خَلْنِي أَسْتَصْرِخُ الْقَوْمَ الْيَمَامَا
أَنَا لَا أَرْضِي ل «مصر» أَنْ تَضَامَا
(دیوان ابی ماضی / قصیده مصر و الاحتلال / ۶۴۰)

- مرا به حال خود رها کن تا بر قوم به خواب رفته بانگ زنم، چه هیچگاه راضی نمی‌شوم بر مصر ظلم و ستمی رود.

ابوماضی با همه طبقات اجتماعی از غنی و متوسط و فقیر همنشین بود و طبیعت و باطن ایشان را بخوبی می‌شناخت و بر عیوب اجتماعی ایشان واقف بود، از این رو بسیار در اشعارش روی سخن با آنها داشته تا به اصلاح خویش پردازند. (برهومی، ۱۹۹۳: ۹۱-۸۶)
یکی از بهترین مثال‌ها قصیده‌ی «الطین» اوست. (رک: دیوان الجداول، ۴۵-۲۹) و نیز قصیده‌ی که پس از ترک مصر سروده و در آن از قدرناشناسی و درماندگی مردمانش شکوه می‌کند: اصبحت فی معشر تقذی العیون بهم..... (دیوان ابی ماضی، ۶۴۷)

در میان جماعتی صبح کردم که خس و خاشاک (خواری و ذلت) چشمانشان را اندوده است...

و بهار سروده:

..گر روی زمین راهمگی آب بگیرد
ای ملت هوشیار
دائم که شماراهمگی خواب بگیرد
ای مردم بیکار
وراین کره رادانش و آداب بگیرد
براین تن بیعار، هرگز نکند کار

کی راست شود چوب اگر تاب بگیرد

(دیوان، ۱، ۲۹۰-۲۹۱)

در ۱۲۹۱ ش. بهار از جهل عوام الناس که غالباً بر ضد مصالح و منافع خویش قیام می کردند و مقالات تجددخواهانه وی در «نوبهار» مشهد را به باد انتقادهای جاهلانه می گرفتند، سخت برآشفته و قصیده مستزادی در مذمت عوام منتشر کرد:

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام داد از دست عوام

(دیوان، ۱، ۲۵۹)

پس از انتشار این مستزاد، بهار مفسد خواص را نیز از نظر دور نداشت و برای دلجوئی از عوام که آلت اجرای مقاصد سوء خواص می شدند، مستزاد دیگری به همان وزن و روال در مذمت خواص ساخته در نوبهار منتشر کرد:

از خواص است هر آن بد که رود بر اشخاص داد از دست خـواص

(دیوان، ۱، ۲۶۰)

۶- آزادی: برای نهادینه کردن آزادی در جامعه، وجود نهادهای آزادی مانند: مطبوعات آزاد، احزاب آزاد، انتخابات آزاد و مجلس آزاد ضروری است. آزادی در عصر مشروطه، به مفهوم دموکراسی غرب نزدیک شد، مردم هم از حقوق و آزادی‌های فردی برخوردار و هم از نظر اجتماعی از این حق بهره مند شدند که سرنوشت سیاسی و اقتصادی سرزمین خود را تعیین کنند. این تلقی تازه از آزادی که در فرهنگ شعری و در کارنامه‌ی شاعران سنتی این سرزمین ناشناخته بود، نخستین بار در دوران مشروطیت پدید آمد.

آغاز شاعری بهار مواجه با دوره‌ی است که طی آن آزادی مطلوب و مقصود کسانی بود که برای نجات قوم و ملت خویش می‌کوشیدند... این شاعر جوان شهدی که در این هنگامه به دفاع از حیثیت و استقلال قوم و وطن برخاست، آزادی را یگانه امید ملک و ملت می‌شمارد. (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۷۳ و ۳۷۹) لذا «سروده‌های بهار ندای ملتی است که برای آزادی پیاخاسته و در این راه مردانه نبرد می‌کنند.» (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۲۷۹) او «بهترین ستایش‌ها از آزادی را در آثار خود دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۳۸) او آزادی را مایه‌ی «دلشادی ملت» و «اصل آبادی» می‌داند و سعادت، پیشرفت و آبادانی کشور را از نتایج آزادی می‌شمارد و فقر و آزادی را بر غنا در بندگی ترجیح می‌دهد:

فقر در آزادی به از غنا در بندگی

گاو فربه صید پلنگ لاغر است

(دیوان، ۱، ۶۴۰)

«برخورداری از آزادی هنگامی دلخواه و ثمربخش است که مرزهای آزادی به وسیله‌ی قانون شکل گرفته و مشخص باشد، تا مردم یک کشور با برخورداری از آزادی‌هایی که در مسیر تعالی و ترقی آنها و جامعه است، دور از هرگونه تعدی و تجاوز و در سایه‌ی قانون و عدالت به بهزیستی و پیشرفت دلخواه دست یابد.»
(صبور، ۱۳۷۸: ۴۱)

بهار آزادی را رهاورد قانون می‌داند و تلاش می‌کند با نیروی قانون، آزادی را بر تخت بنشانند:

عمری به هوای وصلت قانون

از چرخ برین گذشت افغانم

گفتم که مگر به نیروی قانون

آزادی را به تخت بنشانم

(دیوان، ۱، ۳۲۶)

او حکومت و دشمنان آزادی را از دست و پنجه نرم کردن با آزادی منع می‌کند:

ای قاتل آزادی ایران به حذر باش

زان لحظه که قاضی به سر محضر آید

(دیوان، ۱، ۳۳۹)

او برای آزادی شکنجه‌ها می‌بیند و از نادانی بعضی مردم عذاب می‌کشد و فریاد بر می‌آورد که:

دشنام خورم ز مردم نادان
زیرا که هنرور و سخندانم....

از نعمت دشمنان آزادی
گه در ری و گاه در خراسانم

(دیوان، ۱، ۳۲۶)

آزادی را حدی است و گرنه منجر به تعدی یعنی عدم آزادی دیگران می‌شود.... پس ناگزیر باید حدی قرارداد تا در ضمن آزادی این شخص، دیگران هم آزاد باشند. (آدمیت، ۱۳۵۵، ج ۱: ۲۵۳) و «آزادی همه ملت در یک امر مستلزم این است که آزادی کسی مضر و منافی آزادی دیگران نباشد والا آزادی عمومی نمی‌شود.» (آدمیت، ۱۳۶۳ الف: ۲۴۰) بهار هرگز آزادی را مترادف هرج و مرج و بی توجهی به حق آزادی دیگران نمی‌داند:

آزاد بزی ولی نگر تا نشود
آزادی تو رهنز آزادی ما

(دیوان، ۲، ۵۱۰)

در کابینه‌ی مشیرالدوله که تا حدودی آزادی به مطبوعات داده شده بود، بهار خطاب به جراید هشدار می‌دهد که به هوش باشند و بنا به مقتضیات محیط و زمان پیش بروند در غیر اینصورت افراط و سوءاستفاده از آزادی موجب بدتر شدن اوضاع خواهد شد «باید این آزادی که به ما داده شده قدر دانسته و به قدر لزوم از آن استفاده نمود و زیاده بر گنجایش و وسعت حوصله‌ی محیط از آن ننوشیده والا دل درد عارض شده، طیب ما را به پرهیز و امساک کلی امر خواهد کرد...» (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۵۹) آزادی خود یک مفهوم کلی است و «آزادی‌هایی چند با ابعادی چون آزادی بیان، قلم، تشکیل

سازمان عقیدتی و حق رای، گزینش شغل، انتخاب محل اقامت، برخورداری از حقوق مشروع در یک حکومت مردم سالار» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۹۷) از متفرعات آن‌اند. بهار آزادی فکر و قلم را موجب نیرو و قوت و آبادانی کشور می‌داند و قلم را از خنجر نیز نافذتر می‌شمارد:

ملک راز آزادی فکر و قلم قوت فرای
خامه‌ای آزاد نافذتر ز نوک خنجر است
(دیوان، ۱، ۶۴۲)

«آزادی افکار و عقاید یکی از حقوق گرانبهای بشری است. هر یک از افراد ملت می‌تواند بگوید و بنویسد و چاپ کند هر آنچه می‌داند.» (آدمیت، ۱۳۵۵، ج ۲: ۳۷۶) با آزادی بیان و قلم می‌توان مقالات انتقادآمیز و انتقادات سازنده نوشت و به اصلاح نابسامانی‌ها پرداخت:

...به مقالات احترام آمیز و به اشکال و مطالبات
ز انتقادات احتشام انگیز
مملکت راز فکرهای صواب
چون بهشت ارم بیاید کرد
(دیوان، ۱، ۳۵۵)

آزادی در شعر ابوماضی نیز شعاری اساسی است که نه تنها برای ملت خویش می‌خواهد، که آن را به کل بشریت تعمیم داده و آزادی خود را با آزادی دیگران در سراسر دنیا در پیوند می‌داند:

حرّ و مذهب کل حرّ مذهبی

ما کنت بالغاوی و لا المتعصب

(دیوان ابوماضی/ قصیده «أنا» /۱۴۵)

- آزاده‌ام و مذهب هر انسان آزاده یی مذهب من است و من بهیچ رو فریبکار و متعصب نیستم.

او به دو گونه آزادی اخلاقی و سیاسی قائل است و آزادی اخلاقی را مهمتر و بالاتر از آزادی سیاسی می‌داند. در قصیده‌ی «أنا» سلوک انسانی را با خیر و مصلحت جمعی مرتبط دانسته، آزادی انسانی را نیز با اخلاق و ارزش‌های انسانی پیوند می‌دهد و بدین ترتیب دیدگاهی مستقل دور از نظریه پردازی‌های اخلاقی و تعاریف و درگیری‌های رایج ارائه می‌کند، از همین روست که وقتی از «وطن» سخن می‌گوید، لبنان، وطن عربی و مجموعه عالم انسانی مورد خطاب اوست.

۷- وطن: «بهار در ادب فارسی از لحاظ میهن پرستی مطرح است و در سیاست هم سرآمد می‌باشد، چرا که وطن پرستی با آن شکل زیبای خود در شعر و وجود بهار ریشه دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۳۶ و ۵۲):

هر که رامهر وطن در دل نباشد کافر است

معنی حب وطن فرموده‌ی پیغمبر است

(دیوان، ۱، ۶۳۹)

در جایی وطن را همسنگ دین و مذهب می‌داند:

دو عصا در دو دست خود دارد

که تهاش ز آهنست و سر ز طلاست

یک عصا دین و یک عصاست وطن

تکیه‌ی هر یکی بدین دو عصاست

(دیوان، ۲، ۴۳۸) جای دیگر وطن را چون دلبر و معشوق عزیزی می‌داند و از آن با پاکی دفاع می‌کند:

با رقیبان وطن از من دلخون گویند
دلبرم را به شما وانگذارد دل من
(دیوان، ۲، ۵۷۱)

در گزارش کاملی که بهار در جلوه‌های گوناگون شعر خویش از سرگذشت ایران به دست می‌دهد، هم از روزگار درخشندگی و عدالت اجتماعی و شادمانی‌ها و پیروزی‌ها سخن به میان می‌آید و هم تیره بختی‌ها و سیه روزی‌ها با علل و اسباب آن. وی با توجه به مایه‌های اندوخته از تاریخ ایران به وطن عشق می‌ورزد. (یوسفی، ۱۳۶۹: ۴۵۳)

هست ایران چون گران سنگ و حوادث چون سیل
بگذرد سیل خروشان و به جا ماند سنگ
(دیوان، ۱، ۲۳۹)

و آن عشق بزرگ که سراسر عمر بهار را می‌سوزاند عشق به وطن است تا جایی که معتقد است:

بذل جان در ره ناموس و وطن چیزی نیست
بی‌وطن خانه و ملک و سروتن چیزی نیست
(دیوان، ۱، ۲۲۹)

«حماسه‌های ملی و اساطیری و تاریخی به هنگام پیشرفت جوامع و بیدار شدن مردم

جمله مجنونند و لیلای وطن در دست غیر
هی لمیده صحبت از لیلی و مجنون می کنند
(دیوان، ۱، ۳۳۰)

حنین و شوق برای وطن شاخص ترین عنصر شعر ابوماضی است. برای شاعر دور از وطن آنجا قطعه‌یی از آسمان و بل بهشت خداست، وطن ابوماضی با لبنان سایر مردم متفاوت است وطن او محل اتحاد و یکپارچگی و جایگاه رفیع‌ترین انسانیت‌ها و مردمی‌هاست اما لبنان دیگران لبنان سیاست زدگی، طایفه بازی و کینه توزی است که جز وبال و هلاک در آن نمی توان یافت.

غیری یراه سیاسه و طوائفاً
و یروح من اشفاقه ییکی له
و یظل یزعم انه رائیه
«لبنان»، انت أحق ان تبکیه
(ابی ماضی، دیوان، ۷۹۳)

- جز من (دیگری) لبنان را در سیاست و طایفه می بیند و می پندارد لبنان همان است که او می بیند.

- بر لبنان دل می سوزاند و به حال او می گرید، اما ای لبنان! سزاوار است که تو به حال او بگریی.

از مضامین عام مشترک دیگر در آثار هر دو شاعر موارد زیر را می توان یاد کرد:

۸- دیدگاه فلسفی و خوش بینی شاعر: دیدگاه فلسفی بهار به رغم حیرت‌های گاه به گاهش نسبت به آفرینش و خلقت آدمی، در مجموع مبتنی بر ایمان و عشق به

مظاهر طبیعت است که در نظر وی ریشه و منشایی ماورا ماده دارد. در شعر «پرده‌ی سینما» به صراحت می‌گوید:

غم مخور ای دل که جان را قرار نیست و آنچه تو بینی به جز از مستعار نیست
و در آن خوش بینی را به بدبینی ترجیح می‌دهد:

کار جهان جمله فریب است و شعبده راستی در همه روزگار نیست
کار چو این است چرا غم خورد حکیم غم خورد آن کو خردش دستیار نیست
(دیوان، ۱، ۵۵۳)

در قطعه‌ی با عنوان نقیض «بدبینی» همه را به خوش بینی فرا می‌خواند.

نگر جز خوب صد در صد نبینی که گر بدبین شوی جز بد نبینی
چو نیکو بنگری در ملک هستی به غیر از جلوه‌ی ایزد نبینی
(دیوان، ۲، ۱۲۶۷)

درجایی دیگر عشق را قرین حسن می‌خواند و اخلاق و معنویت را بر علوم مادی برتر می‌نشانند. (دیوان / ۴۴۲/۱ و ۵۵۷) و فلسفه آفرینش آدمی را چنین خلاصه می‌کند:

قصد جان سیر است و ادراک کمال تا دهندش ره به والا محفلی
(دیوان، ۱، ۶۸۷)

از این رو باید تصریح کرد که آنچه مخصوصاً تعالیم و عقاید اخلاقی او را تا حد زیادی عظمت می‌بخشد، خویش بینی و امیدواری اوست.

آن بدبینی و نفرت که سخن اکثر شاعران را از رایحه‌ی اندوه و ملال می‌آگند، در سخن بهار نیست. وی در جمال طبیعت هر چه می‌بیند نقش خوش است و هر جا می‌گذرد جز شادی و زیبایی نمی‌یابد. این خوش بینی او را به امید و عمل رهنمون می‌شود.» (عابدی، ۱۳۷۶: ۲۰۴)

درباره‌ی ابوماضی نیز باید اذعان داشت که در وسعت فکر، عمق اندیشه و غوص او در دریای نفوس انسانی و اشراف بر خفایای آن هیچ شکی نیست. ألفرد خوری نظر ابوماضی در باب فلسفه وجود انسانی را چنین خلاصه می‌کند «انسان بنایی است بالارونده و متکامل که با تمام اختلاف عقاید و مذاهب، به سوی حق، سلامت اندیشه و روح، طمأنینه و آرامش سیر می‌کند.» (خوری، ۱۹۸۲: ۳) او ذات انسانی را بخوبی می‌شناخته است که می‌گوید:

حرّ و مذهب کل حرّ مذهبی ما کنت بالغاوی و لا المتعصب

(برهومی، ۱۹۹۳: ۷۶)

- آزاده‌ام و مذهب هر انسان آزاده‌یی مذهب من نیز هست و به هیچ رو فریبکار و متعصب نیستم.

به زندگی عشق می‌ورزد و خود را نیز چون چشمه‌یی جوشنده و عطرآمیز و ستاره‌یی درخشنده از پس چادر مه می‌داند:

فی الأرض انسیابی

أنا نهرلم أتمم، بعد

است و پیرامون او هزاران بینا هستند که هیچ از اینهمه بو نبرده، دل نباخته اند!.

— صورت ساخته از گل برتری دارد بر آنان که هیچ از دیدن زیبایی به شوق نمی آیند.

ابومازی پیرو فلسفه خاصی درباره خدا، آفرینش، انسان و وجود نیست اما در بیان آراء فلسفی خود بسیار تحت تأثیر شک ابوالعلائی، لأدری اسپنسی و خوشباشی و دم غنیمتی خیامی است. دکتر جمیل جبر فلسفه‌ی اعتقادی او را چنین خلاصه می‌کند:

- طبیعت مثال است.

- اگر به آنچه می‌خواهی نتوانی رسید، چیزی را بطلب که در توانایی توست.

- اکنون درگذر را برای لذت و راحت خویش دریاب؛ چرا که گذشته طوماری است پیچیده و آینده در پرده‌ی غیب: پس بی‌تابی و غم را حاصلی نیست.

- وجود را آینه احساس درونی‌ات بساز.

- بدان که عقل را توان پی بردن به کنه و سرّ حیات نیست. (جبر، ۱۹۲۲: ۵۵)

در قصیده «الطلاسم» سؤالاتی درباره‌ی اصل وجود آدمی، از کجا آمدنش و چگونه ره سپردن او در زندگی مطرح می‌سازد که البته خود جواب شافی بر آنها نیافته است.

ولکننی اتیت	جئت لا اعلم من این
طریقاً فمشیت	و لقد ابصرت قدامی
شئت هذا ام ابیت	و سابقی سائراً إن
کیف ابصرت طریقی؟..	کیف چئت؟

لست ادری

(دیوان الجداول / ۱۳۹)

- نمی‌دانم از کجا آمده‌ام؟ ولی آمده‌ام.

- و بی‌گمان راهی پیش پای خود دیدم، بر آن قدم نهاده و رفتم.

- و همچنان رهسپار خواهم بود، چه بخواهم این رفتن را و چه بخواهم ماندن را!

- و هنوز سرگشته‌ام که چگونه آمده‌ام و چگونه راه را یافته‌ام؟ - «هیچ نمی‌دانم!»

و سوالات بسیاری از این دست: چون تاریخ وجود انسان، قدیم یا حادث، آزاده یا

بنده، مجبور یا مخیر بودنش که همه را با «لست ادری» پاسخ می‌دهد.

بدین ترتیب وقتی در قصاید ابوماضی دقیق می‌شویم بدرستی در نمی‌یابیم که آیا

شاعری مومن است یا کافری ملحد و در همه حال او را میان شک و یقین می‌بینیم.

تنها در این دو بیت ایمان خویش به خدا و بازگشت به او را با صراحت بیان می‌کند:

هات اسقنی الخمر جهراً ^{و لا تبسّی} ^{مطالعه‌ی انسانی و مطالعات} سال بمانی یکنون

إن کان خیراً و کان شرّاً ^{جامع علوم انسانی} ^{تألیف} إنا إلی الله راجعون

(دیوان / الی الله راجعون / ۳۸۱)

- آشکارا شرابی بر من بنوشان و در اندیشه چه خواهد شدن‌ها مباش!

- چه خیر و چه شر، همه بی‌گمان به سوی خدا باز خواهیم گشت.

و در جای دیگری خلود و جاودانگی این جهانی را انکار کرده می‌گوید:

لا خلود تحت السماء لحي

فلماذا تراود المستحيلا

(همان / فلسفه الحياه / ۲۶۹)

- هیچ زنده‌یی زیر این گنبد گردون جاودان نخواهد ماند، چرا (بیهوده) در طلب

ناشدنی‌ها هستی!

و یا:

غلط القائل إنا خالدون

كلنا بعد الردى هي بن بي

(همان / الخلود / ۴۴۰)

- سخت در اشتباهند آنان که دم از جاودانگی می‌زنند، همه ما پس از بازگشت

هیچ بن هیچیم!

در باب جبر و اختیار نیز اعتقادی جزم به مجبور بودن انسان دارد:

إذن فاحی و مت كالناس

عبداً غیر مختار

(نقل از: برهومی، ۱۹۹۳: ۸۵)

- پس زندگی کن و بمیر چون دیگر مردمان بنده‌یی دست بسته و بی اختیار!

۹- طبیعت دوستی: طبیعت دوستی در آثار ابوماضی چون دیگر شعرای مکتب مهجر

از ارکان ثابت شعری است بویژه اگر طبیعت و طنش لبنان باشد، با عباراتی لطیف،

صوتی حزین و شوقی بی‌حد از آن یاد می‌کند «الفيلسوف المجنح السجنيه» (دیوان

الجداول / ۲۰-۱۶)، «الفرشه المحتضرة» (دیوان الخمائیل / ۵۷-۵۰)

در کنار شمار بسیار اشعار سیاسی، بهار نیز از وصف طبیعت و مظاهر آن دور نمانده است. از جمله در سال ۱۳۱۵ ش. پس از سفری کوتاه به شمال ایران «سپید رود» را سرود شعری که در آن ظرافت و لطافت طبع خود را به سبک ناهموار و «زفت و سخت زه» خراسانی تزریق کرد که حاصل کار نوعی واقعگرایی است که جنبه شاعرانه آن تنها در پناه تشبیه‌های حسی و مستقیم حفظ می‌شود. (عابدی، ۱۳۷۶: ۲۳۶)

هنگام فرودین که رساند ز ما درود بر مرغزار دیلم و طرف سپید رود
(دیوان، ۱، ۶۸۲)

در وصف «خورشید» در قصیده‌ی به همین نام گوید:

الایا قیرگون گوهر درون بسدین خرمن ز جرم تیره‌ات پیکر، ز نور پاک پیراهن...
(دیوان، ۱، ۳۶۱ - ۳۶۰)

همچنین اند قصاید «گلستان» دیوان/۱/۵۰۰، «تابستان» دیوان/۱/۵۰۰، «رودکارون»

دیوان/۱/۴۵۵، «درکه» دیوان/۱/۴۳، «دامنه البرز» دیوان/۱/۴۶۱

۱۰- از زیبایی‌های صوری شعر: ابوماضی را می‌توان تازه‌گوترین در میان شعرای انجمن «الرابطة القلمیة» به شمار آورد با توانایی خاص وی در استعمال قافیه واحد بدون تغییر در تمام طول قصیده، مانند «الطلاسم» (۲۸۴ بیت)، «الاسطورة الازلیة» (۱۴۲ بیت)، قصایدی در اوج متانت شعری چه در ساخت و چه در معنا که نظیر آن در آثار

دیگران کمتر دیده می‌شود.

بهار نیز در عین رعایت اسلوب قدیم از جنبه لفظی در ابداع معانی و ابتکار مضامین و ایجاد تشبیهات، استعارات و کنایات بدیع در عصر خود بی‌همتاست. با اینهمه توانسته الفاظ ساده و عامیانه را در بین تعبیرات و ترکیبات کهن خراسانی و عراقی با مهارت تمام وارد کند و بدین ترتیب تجدد و تنوع لفظ و معنی در اشعار او بسیار است.

از سوی دیگر «تنوع اقالیم شعری» در قصاید او چشمگیر است و به گفته دکتر شفیعی کدکنی در دیوان هیچ قصیده سرایی به اندازه‌ی بهار تنوع اغراض وجود ندارد. (عابدی، ۱۳۷۶: ۲۹۲-۲۹۱)

مسمط موشح - در دو معنای متضاد - با غزلی که از تجزیه و ترکیب این مسمط حاصل می‌شود (دیوان/۱/۳۸۵)، قصاید ذوقافیتین (دیوان/۱/۳۲۴)، قصیده تمام مطلع (دیوان/۱/۷۰۲) اشعار دویبحری (دیوان/۲/۹۶۲) از جمله هنرنمایی‌هایی وی است.

در اینجا باید یادآور شد که بر کار این دو شاعر با تمام چیره دستی و توانایی انکار ناپذیرشان، انتقاداتی هم وارد است از جمله:

ابوماضی با تمام مهارتی که در کاربرد صنایع بدیعی بویژه مجاز لغوی، جناس و طباق و مراعات نظیر و استشهدات قرآنی از خود نشان داده است شاعر معناست نه ساختار و قالب. چنانچه خود می‌گوید:

إنما أهدى إلى ارواحكم
 درراً تبقي إذا الطرس احترق

(نقل از: برهومی، ۱۹۹۳: ۶۰)

لحن پرحلافت خراسانی در بسیاری از قصاید وی شاهد این مدعاست.

۱۲- سه تفاوت:

کهن‌پردازی یا نوگرایی:

از خصوصیات شعرهای ابوماضی، وجود هر دو مرحله شعر عرب یعنی تقلید از شیوه‌ی کلاسیک و مرحله با نمودی از ابتکار در تصاویر شعری، تعدد و تلون معانی

نوست که بویژه در دیوان «الجداول» او آشکار است. (برهومی، ۱۹۹۳: ۵۵)

درباره‌ی بهار اما باید گفت که او به رغم استادی و مهارت در شعر و توجه به تجدد ادبی، تا واپسین روزهای عمر یک شاعر کلاسیک جدید باقی ماند. اصلاً بنای کار بهار بر انقلاب ادبی نبود بنای کار او بر این بود که افکار نو عصر خویش را در قالب‌های مستقر شعر فارسی بیاورد و به همین سبب بیشتر اشعار اجتماعی وطنی او قصیده و مثنوی است. گو اینکه برخی او را سوای کلاسیک بودن اشعارش، در نوگرایی شعر و دور شدن از سلیقه‌های رنگ و رو رفته‌ی قدیمی و غیر قرار دادی دخیل می‌دانند.

از جمله شفیع کدکنی معتقد است کلمات شعر بهار استقلال و شخصیتی دارند جز آنچه در شعر قصیده سرایان دوره‌های اخیر دیده می‌شود. او زبان خود را از زبان شاعران خراسان کهن گرفته اما از به کار بردن واژه‌های امروزی در قلمرو زبان فارسی و نیازمندی‌های زندگی معاصر روگردان نیست. (عابدی، ۱۳۷۶: ۲۱۵) با اینهمه در مجموع صبغی شعر کهن چنان فضای کارهای وی را پر کرده که منتقدان درباره‌ی نوگرایی او

کمتر به اتفاق نظر رسیده‌اند. (آزند، ۱۳۶۳: ۴۰)

دیدگاه دو شاعر نسبت به سیاست: شیوه و سلوک زندگی، فضای خاص اجتماعی و سیاسی موجب تفاوت‌هایی محتوایی در اشعار دو شاعر بوده است.

برای مثال زندگی شعری و هنری بهار همواره همراه و سرشته با زندگی سیاسی وی است و او به عنوان یک شاعر وطنی در متن سیاست زمانه خود بوده و به عنوان یک رجل سیاسی هم عرض اندام کرده است. (سپانلو، ۱۳۶۹: ۲۸۱-۲۷۷)

اما ابوماضی مطلقاً از سیاست کناره گرفته و سیاستمدار را چون آفتاب پرستی که هر دم به رنگ و لونی در می‌آید، تعبیر می‌کند و معتقد است برای سیاست یا باید انسانی ساده و گول بود یا شعبده بازی دسیسه‌گر.

انی نبذت ثمارها مذ ذقتها و وجدت طعم الغدرفی أضراسی
و ترکت‌ها لاثنین: غرّ سانج و مشعوذ متذبذب دسّاس
یرضی لموطنه یصیر مواطناً و تصیر امته الی اجناس
(دیوان الخمائل / ۶۹)

- چون میوه آن [سیاست] را چشیدم و طعم فریب را زیر دندان حس کردم، آن را دور انداختم.

- سیاست را به خاطر دو دسته ترک گفتم: یکی جوان ناآزموده‌ی ساده دل و دیگری فریبکار دودل دسیسه‌گر.

- [زیرا] راضی می‌شوند وطن پاره پاره شود و امتش به متاعی برای فروش بدل شوند!

گر چه در مجموع اشعار ابوماضی همواره موضع مخالفت با سیاست و سیاستمداران - بویژه سیاستمداران ترک که چهار قرن بر اعراب سلطه داشتند - را شاهدیم؛ اما در عین حال از سیاستمدارانی که به وطن و حریت و استقلال آن خدمت کرده‌اند، به نیکی یاد شده است. (برهومی، ۱۹۹۳: ۹۷-۱۰۰) در راستای همین طرز تلقی در میان اشعار بهار نیز مدح صاحبان قدرت و سیاستمدارانی که در آن زمان منفور مردم بوده‌اند، دیده می‌شود - جنبه‌یی که بسیاری از منتقدان شعر بهار را متوجه خود کرده - اما در شعر ابوماضی جز مدح و ستایش آزادی خواهان و مبارزان اهل قلم، نشانی از مدح شاهان و دولتمردان نمی‌یابیم.

میان هجرت و تبعید:

ابوماضی از جمله شاعران وطنی است که بیشتر عمر خود را در هجرت و دوری از وطن سپری کرده ولی بهار جز چند مورد تبعید داخل کشور و حبس و زندان و جلای موقت وطن بیشتر عمر هنری و سیاسی خود را در متن رخدادهای سیاسی و اجتماعی کشور گذرانده است و شاید همین تفاوت، حجم کار و میزان اشراف بهار را به ریز مسائل سیاسی کشور بالا برده است که با تورقی ساده در دیوان اشعارش مناسبت‌های متعدد و فراوان را می‌توان سراغ گرفت.^۱

^۱ - برای اطلاع بیشتر در این باره و آنچه مهرداد بهار در زندگی پدر با عنوان «تقیه سیاسی - هنری» یاد کرده، رک: به یاد میهن، صص ۱۳۵-۱۳۳.

نتیجه:

بررسی وجوه اشتراک و افتراق در وطنیات ابوماضی و بهار، بی تردید، مهر تاییدی دوباره است بر پیوند ناگسستنی ادبیات دو ملت که هنوز پس از قرن‌ها باقی و محکم است. شعر معاصر عرب و فارسی با دو چهره شاخص که در اوج آشنایی با فنون شعر و ادب کلاسیک، برهه‌یی از پیکار اجتماعی و تلاش آزادیخواهانه ملت خویش را نیز تجربه کرده‌اند، حاصل ادبی مشابهی را در خود دارند که چنانکه دیدیم ضمن پایبندی به سنت کلاسیک از نوآوری در سبک و تجدد در فرم هم دور نمانده است. صد البته مضمون لایتغیر و همیشگی شاعری که در غربت با پوست و گوشت و خون خود «حب وطن» را حس کرده و شاعری که دوش به دوش ملت، در عرصه آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی «عشق به میهن» را سرلوحه سیاست و ادب خویش ساخته، چیزی جز شوق و حنین بر وطن نخواهد بود.

منابع :

۱. ابوماضی، ایلیا، ۱۹۷۸، «دیوان الخمائل»، ط ۱۷، بیروت، دارالعلم للملایین.
۲. ابوماضی، ایلیا، ۱۹۸۶، «دیوان الجداول»، بیروت، دارالعلم للملایین.
۳. ابوماضی، ایلیا، ۱۹۱۱، دیوان «تذکار الماضي»، مقدمه بقلم جبران خلیل جبران، القاهرة، المطبعة المصریه.
۴. ابی ماضی، ایلیا، من دون سنه طبع، «دیوان»، المقدمه بقلم زهیر میرزا، بیروت.
۵. آدمیت، فریدون، (۱۳۶۳ الف)، «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران»، چ ۳، تهران، پیام.
۶. آدمیت، فریدون، (۱۳۶۳ ب)، «اندیشه‌های طالبوف تبریزی»، چ ۲، تهران، دماوند.
۷. آدمیت، فریدون، ۱۳۵۵، «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، چ ۲، چ ۱، تهران، پیام.
۸. آژند، یعقوب، ۱۳۶۳، «ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی»، تهران، امیرکبیر.
۹. الخطیب التبریزی، ۱۹۹۴ م، «شرح دیوان ابی تمام»، جزء ۲، ط ۲، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۰. الخفاجی، محمد عبدالمنعم، ۱۹۲۲ م، «دراسات فی الادب العربی الحدیث»، ط ۱، بیروت، دار الجبل.
۱۱. الخفاجی، محمد عبدالمنعم، ۱۹۸۶ م، «قصه الادب المهجری»، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.

۱۲. الشیخ، غرید، ۱۹۹۹م، «دیوان جریر»، ط ۱، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. الناعوری، عیسی، ۱۹۷۷، «ایلیا ابوماضی رسول الشعر الحدیث»، المقدمه بقلم فدوی طوقان، ط ۲، بیروت، منشورات عویدات.
۱۴. الهواری، صلاح الدین، ۲۰۰۴م، «دیوان امریء القیس»، ط ۱، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۱۵. بدوی، مصطفی، ۱۳۶۹، «گزیده‌یی از شعر عربی معاصر»، ترجمه غلامحسین یوسفی و یوسف بکار، تهران، اسپرک.
۱۶. برهومی، خلیل، ۱۹۹۳، «ایلیا ابوماضی شاعر السؤال والجمال»، ط ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۷. بهار، محمد تقی، ۱۳۷۹، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، ج ۲، چ ۵، تهران، امیرکبیر.
۱۸. بهار، محمد تقی، ۱۳۸۰، «دیوان اشعار»، ج ۲، تهران، توس.
۱۹. جبر، جمیل، ۱۹۲۲، «ایلیا ابوماضی»، بیروت، دار المشرق.
۲۰. خوری، ألفرد، ۱۹۸۲، «ایلیا ابوماضی شاعر الجمال و التفاؤل و التساؤل»، بیروت، منشورات بیت الحکمه، سلسله المصابیح.
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، «با کاروان حله»، چ ۸، تهران، علمی.
۲۲. ساروخانی، باقر، ۱۳۷۵، «درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی»، چ ۱، تهران، کیهان.
۲۳. سپانلو، محمدعلی، ۱۳۶۹، «چهار شاعر آزادی»، تهران، نگاه.

۲۵. شفيعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۹، «ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)»، چ ۱، تهران، توس.
۲۶. شفيعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۰، «شعر معاصر عرب»، چ ۱، تهران، سخن.
۲۷. صبور، داریوش، ۱۳۷۸، «بر کران بیکران»، چ ۱، تهران، سخن.
۲۸. عابدی، کامیار، ۱۳۷۶، «به یاد میهن (زندگی و شعر بهار)»، تهران، ثالث.
۲۹. عباس، احسان، نجم، محمد یوسف، ۱۹۸۲، «الشعر العربی فی المهجر امیریکا الشماليه»، ط ۳، بیروت.
۳۰. فرشیدورد، خسرو، ۱۳۷۳، «درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی»، چ ۲، تهران، امیرکبیر.
۳۱. یوسفی، غلامحسین، ۱۳۶۹، «چشمه روشن»، چ ۲، تهران، علمی.
۳۲. یونس، عبدالطیف، ۱۹۸۱، «المغتربون»، بیروت، دار صادر.